

یکی از همکارانش که در سپاه آمل مشغول هستند و قبلا جزء گردان تکاوری و از فرماندهان آن منطقه که شهید قربانی نیز آنجا خدمت میکرد بودند خاطره ای از شهید نقل نمودند که جای تامل دارد تصمیم بر این شد معبر ی را در آنجا ایجاد کنند که خیلی صعب العبور بود و اگر آن مسیر را هموار میکردند ماموریتهای بعدیشان راحت تر از آن مسیر انجام می گرفت. ایشان فرمودند که شهید قربانی در این عملیات راهسازی خیلی زحمت کشید انگار می خواست چیزی برای خود به یادگار بگذارد و همینطور هم شد بعد از اتمام این کار سخت تصمیم گرفتیم مسابقه بذاریم هر کسی زودتر به آن بالا رسید زودتر به خدا خواهد رسید و مسابقه دادیم و اول کسی که جلوتر از همه به آخر راه ساخته شده رسید شهید قربانی بود و آن راه ساخته شده معروف شد به راه آسمان و این برادر می فرمایند.

بعد شهادت، آقا رضاقربانی قسمتی از زندگی من شده است یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

شهید رضای من نذر امام رضا بود مادرش هنگام زایمان بامشکل روبرو شده بود دکتر به من گفت اگر شما اجازه سزارین ندید من وظیفه پزشکی حکم میکنم که حتما عمل سزارین انجام بشه چون زمان ما که یک مقدار قدیمی تر هستیم به این راحتیها اجازه نمی دادند به غیرتشان برمی خورد خلاصه، دکتر گفت جان مادر و فرزند هر دو در خطر است ماهم نذر کردیم اگر مادر سالم و بچه نیز سالم باشند اسم فرزندان را رضا بگذاریم و همین طور هم شد بعضیها از افراد وقتی پدران درباره فرزندان صحبت می کنند خیال میکنند چون فرزندان هست دارن اینطور تعریف میکنند. ولی شهید رضا از بدو تولد شهید بود کاملا درنگارش من اگر دقت کنید متوجه خواهید شد که شهیدان در حیاتشان هم شهیدند دایی بزرگوار شهید رضا نیز از شهدای دفاع مقدسند و شهید رضا را در این مکتب مایرورش دادیم آقا رضا اولین نوه پسری بابابزرگ مادریش بود یعنی بعد دایی شهیدش به دنیا آمد و از همان اول همه فکر میکردند شهید احسان مجددا متولد شده است حالشما فرض کنید همه شهید رضارا در جایگاه دایی اش که اصلا ندیده است می بینند. و اینجاست که آقا رضا واقعا یک شهید زنده است راستی چرا در تمام جملاتم آقا رضا را تکرار میکنم علتش اینه که در زندگی ما بچهها اسامیشان با احترام یاد میشوند در اوج عصبانیت هم اسم رابد تکلم نمی کنیم این موضوع نیز در زندگی ما کاملا جا افتاده است البته این نیز خود نکته اخلاقی می باشد آقا رضا در دوران ابتدایی همیشه جزء شاگردان ممتاز با اخلاق مدرسه بود تا جایی که هر مدیری در مقابلش و ادبش کم می آورد این رو من از زبان خود مدیران میگم در اکثر جلسات مدرسه آقا رضا را بعنوان الگو برای خانوادهها مثال میزدند می گفتند این بچه به یک جای بالایی میرسد الان اکثر مدیرانش هستند و بعد شهادتش میگویند اگر ایشان شهید نمی شد ما به خیلی چیزها شک می کردیم دوران پیش دبستانی و ابتدایی راباموفقیبت طی کرد نه فقط درسی بلکه حتی معنوی در دوران ابتدایی جزء سی قرآن راباموفقیبت حفظ کرد و بعنوان مکبر حسینی محل زندگی شناخته شد و اذان زدن راهم یاد گرفت و اذان شهید نیز موجود و بر روی گوشیهایمان نصب است که برایتان ارسال خواهم کرد وقتی به محله مادریشان میرفتیم همه محل باخبر میشدند که بچه ها ان شب پیش پدر بزرگشان هستند چون اذان محل رو آن شب آقا رضا میزد چون پدر بزرگ مادری که پدر شهید بود متولی مسجد محل هم بود و اذان را از منزل پخش میکردند لذا آقا رضا شبهایی که پیش بابابزرگ بود از داخل خانه میکروفون رامیگرفت و اذان میگفت دوران راهنمایی شهید رضا دیگه وارد پایگاه محل زندگی شد مسئول فرهنگی پایگاه با آن سن کم، آقا رضا دیگه شده بود یک پای ثابت راهبان نور آقا رضا در کنار رشد معنوی رشد فرهنگی زیادی به لطف جایگاه اجتماعی که داشت رسیده بود و در تشخیص راه درست یک ولایی محض بود در نگاه یک جوان دقت بفرمایید از وصیت شهید بزرگوار این است در زمان فتنه ۸۸ اگر هر کس امروز سید علی را حمایت نکند فردا امام زمان را همراهی نخواهد کرد یعنی شهید با این سن کم نوب در ولایت، بقول یکی از دوستانش نوب در سید علی بود. همیشه از من که بعنوان پدر در کنارش بودم خاطرات جبهه و جنگ دفاع مقدس را طلب می کرد با اینکه عملیاتها و خاطرات رزمندگان را برایش صحبت می کردم انگار این بچه داشت پرواز میکرد. عاشق روایت فتح بود تاجایی که وقتی داشت روایت فتح از تلویزیون پخش می شد می رفت جلوتر و از حماسه ای که در دفاع مقدس اتفاق افتاده بود لذت می برد. وقتی که مصاحبه رزمندگان را پخش میکرد میگفت ما اینقدر درس خوانده ایم نمی توانیم مثل رزمندگان دفاع مقدس که اکثرا هم کم سواد بودند مصاحبه کنیم نگاه کنید این رزمندگان چقدر خوب صحبت میکنند من بعنوان پدر با گوشههای خود شنیدم که در حین تماشای روایت فتح دستهایش را بلند کرد و مستقیم به خدا بانگشت اشاره کرد، انگار چیزی طلبکار باشی، گفت خدایا ای کاش ما هم در زمان جنگ بودیم و اینقدر حسرت دفاع مقدس تو دلمان نمی ماند اگر من شهید نشوم نامردیست انگار از خدا چیزی طلبکار هست و باید آن را بگیرد باشیند این جمله آن روزیستم لرزید و یقین کردم که شهید رضا به درجه ای رسیده که از خدا بهترین چیز را طلب می کند. در دبیرستان جانشین پایگاه شده بود مدیر پایگاه مرحوم حسینی از مدیران معنوی بود ایشان هم این لفظ را جلویم بکار بردند که آقا رضا به جاهای بالایی خواهد رسید ایشان رتبه یازده دانشگاه لاهیجان را کسب کرد و بعنوان نفر دوم با معدل بالا در رشته الکترونیک فارغ التحصیل شد و برای ادامه تحصیل به چالوس آمد و در رشته الکترونیک و کنترل ابزار دقیق ادامه تحصیل داد در همین زمان در حین تحصیل دانشگاه برای گرفتن مهندسی فعالیت خود را در حوزه قوت بخشید و بعنوان شورای حوزه مسئول تعیین صلاحیت حکم گرفت. و در سال نودویک وارد سپاه شد در این زمان آقا رضا به اوج معرفتی رسیده بود و در شناخت مهدویت واقعا خبره بود با اینکه بین همکاران خود جوانترین پاسدار لشکر بود اما در خصوص مهدویت هر کسی مشکلی داشت با اینکه همه از نظر سنی از او

بزرگتر بودند به شهید رضا مراجعه میکردند و از او جواب میگرفتند در طول خدمت در سپاه همیشه ماموریت بود تاجایی که می گفت خدایا ما همیشه با تو یوس به ماموریت میریم تو راه بر ایمان اتفاقی نیفته و سر هر سفره ای که می نشست اول می گفت

دعا کنید که ماشهید بشیم وبامرگ طبیعی نمیریم روز به روز به آرزوی همیشگی اش نزدیک می شد. قبل شهادتش همه چیز را خودش متوجه شده بود به پسر عموش گفته بود که امام حسین به خواب کسی آمده و یک لیستی در دستش و میفرماید این اسامی جزء شهدا بودند اما یکی یکی خط میخورند اما اسم من توش هست وقتی این خواب توسط دوستانش به ایشان منتقل شده بود خودش را کاملاً مهیا کرده بود برای پرواز یک شب مرصدا زد یک نماهنگی را کلیپ کرده بود و به من نشان داد گفت این کلیپ را خودم ساخته ام بعد شهادت من از این استفاده کنید داشته دیوانه میشدم فرزند جلوی پدر، چنین صحبت‌هایی خیلی سخته شهادتش را باور داشتم چون باید پدر باشید تا متوجه بشوید با این روحیات غیر این نمی توانی فکر کنی ولی این قدر زود آنهم حال و هوای منطقه خبر از امنیت واقعا خداوند میداند هرگلی راکی ودرچه مکانی بچیند همیشه آرزو داشت درسوریه باتکفیری ها بجنگد ولی سرنوشتش درمرزهای مارقم خورد تاراه شهدای بعدی راهموار کنندراولین روز ذی قعدة مصادف باتولد حضرت معصومه دراولین روز دهه کرامت به شهادت رسید واربعمین شهید رضا عیدقربان واولین سالگردش نیزروزتولد امام رضا(ع)مصادف شد تاحقائیت نامش که نذر امام رضا بود نیز داشود.درادامه اگر خواسته باشید نحوه شهادت و اتفاقاتی که قبل شهادت افتاده بود از دوستانش بعنوان خاطره برایتان ارسال کنم اگر مایل باشید یکی از ویژگی های شهید رضا قربانی توجه به زیردستان بود بعد شهادت یکی از دانشجو ها رو دیدم خیلی گریه می کرد از اش سوال کردم چرا شما آنقدر بی تابی می کنید آقا رضا به آرزویش رسید می گفت: منم میدونم جزء شهدا برای آقا رضا نباید فکر کرد اما من باهانش تودانشگاه خیلی خاطره داشتم باینکه هم سن و سال بودیم اما او برای ما پدری می کرد همیشه همامو داشت من وضع مالی خوبی نداشتم پدرم کارگر بود اما آقا رضا بعضی مواقع به من پول قرض میداد درجمع آنهاپی که وضع مالی خوبی داشتند منو بیشتر تحویل می گرفت با آنها هم دوست بود ولی زمانی که آقا رضا بود یعنی همه چیز بود اخلاقش واقعا خوب بود از وقتی به بزرگتر یا به کوچکتر از خود میرسید دست را روسینه اش میگذاشت و خم می شد و احترام می گذاشت او یک فرشته به تمام معنا بود یادم نمی رود در دوران فتنه ۸۸ خیلی خودش را درگیر کرده بود وتلاش میکرد جوانان راهدایت کند وروشنگری کند فردی که ۳۶۰درجه باهانش وافکار ولاییش زاویه داشت بارفتار خوبش، براه آورد واون شخص یکی از افراد ولایی وازمردانش شده است.اصلا دافعه توکارش نبود جاذبه اش بی نظیر بود یکی از استادان دانشگاه خاطره ای را از شهید تعریف می کرد در زمان ماموریت غرب کشور شیبی برای سرکشی به آن نقطه مرزی رفتیم وانجا ماندیم چون شب شده بود وبرگشت احتمال کمین پزاک و اشراار می رفت دردل شب دردل سنگر شنیدم صدایی می آید جلورفتم دیدم آقا رضا دعای عهد میخواند ویکسره گریه می کند چون بادعای عهد واقعا حال میکرد من برگشتم بهش گفتم ناله های تو مثل انسانهایی هست که هفتاد سال گناه کردن وحالا ناله میزنند تا آخر عمری گناهشان بخشیده شود. همین استاد دانشگاه بعد دیدن ناله های آقا رضا دوماه قبل شهادت به پدر شهید گفت: مواظب آقا رضا باش این بچه بوی شهادت میدهد. (ادمه دارد)

انشالله آگه عمری بود فرداشب